

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه مباحث گذشته

بحث در روایت یونس بن یعقوب بود و مقداری هم در موردش بحث کردیم که آیا دلالت بر قاعده‌ی ید دارد یا خیر؟ اگر از این روایت استفاده کنیم که استیلاء، اماره‌ی بر ملکیت است یعنی کاشف است از اینکه مستولی، مالک نسبت به مستولی علیه است، مدعا را اثبات می‌کند، اما عرض کردیم که این روایت احتمالات متعددی در موردش داده می‌شود.

بحث ما در فرمایش مرحوم محقق میلانی (اعلی الله مقامه الشریف) رسید که ایشان می‌فرمایند ما از روایت نه اماریت و نه سببیت را استفاده نمی‌کنیم. دلیل‌شان این است که می‌گویند این یک عنوان عامی است و مصادیقی در اینجا دارد و معقول نیست این عنوان عام شامل همه‌ی موارد بشود برای اینکه این موارد ماهیات متباینه هستند و قدر جامع بین‌شان نیست. استیلائی که نسبت به مباحات است و موجب حیازت می‌شود و سبب برای ملکیت است با استیلائی که در باب هبه یا در باب قبض ثمن و مثنی در معامله وجود دارد انواع متباینه و مختلفه هستند و قدر جامع ندارند. اگر هم بگوئیم بعضی از اینها متعین است و بعضی دیگر نیست بر این هم دلیل نداریم. در نتیجه می‌فرمایند هر چند روایت مجمل و یا قابل استدلال نیست اما نمی‌توانیم آثار ملکیت واقعی را بر استیلاء بار کنیم.

ادامه کلام مرحوم میلانی

در حاشیه همین کتاب و در ذیل، روایت دیگری که در عداد همین روایات می‌خوانیم که همان بیان دیروز ما را دارند. می‌فرمایند چه فرقی می‌کند که استیلاء را اماره‌ی بر ملکیت قرار بدهیم و یا بیائیم آثار ملکیت را بر آن بار کنیم. در آنجا آوردند «فإن حقیقة الاعتبار» حقیقت ملک اعتبار است «و هو قائم بنفس المعبر». هر اعتباری هم متقوم به نفس معتبر است «و لیس کالحکم التکلیفی المتوجه إلى المكلف نعم ربما یعبر فی الالسن بالملکیة الظاهرية و الزوجية الظاهرية و الطهارة الظاهرية و یراد من ذلک التعبد بآثارها». ما آثار اینها را بار کنیم اما چیزی به نام ملکیت ظاهریه در کنار ملکیت واقعیه نداریم. چیزی به نام زوجیت ظاهریه در مقابل زوجیت واقعیه نداریم اما آثار زوجیت واقعی در هنگام شک را بار می‌کنیم.

در ذیل حدیث چهارمی که می‌خواهیم بخوانیم ایشان می‌فرماید «و الحاصل کم فرق بین أن یعبدنا بأن هذا الشیء امرٌ واقعیٌ أو یعبدنا بأنه هو الواقع الثابت أو أن الواقع الثابت هو هذا، فالاول هو تعبدٌ بالاماریة و أن معدی ذلک هو الواقع و الاخیران لسانهما الحكومة فلا یفید اکثر من ترتیب الاثر». همین مطلبی که در این پاورقی هست در متن هم آمده.

از باب اینکه اینجا مرحوم آقای میلانی به آن اشاره کرده اگر بخوایم بیان ایشان را یک مقداری تقریب به ذهن کنیم می‌گوییم،

احکام وضعیه مقداری به امور تکوینیه شباهت دارند برخلاف احکام تکلیفیه. در امور تکوینی مثلاً گرما نمی‌گوئید گرمای واقعی و گرمای ظاهری داریم. امور تکوینیه چنین هستند که یک سبب تکوینی دارند. اگر این سبب موجود باشد این مسبب موجود است و اگر نباشد نیست! ما بگوئیم در یک جا طهارت گرمای ظاهری داریم این اصلاً معقول نیست.

احکام وضعیه از این جهت که محتاج به یک سبب‌اند و آن سبب عبارت از اعتبار است این چنین نیستند. درست است مثلاً ملکیت، طهارت، زوجیت و... امر اعتباری است اما این امر اعتباری یک واقعی و رای اعتبار معتبر ندارد. یا معتبر اعتبار کرده یا اعتبار نکرده. اگر اعتبار کرده می‌گوئیم حکم موجود است و اگر نکنند موجود نیست، نمی‌شود بگوئیم یک اعتبار واقعی و یک اعتبار ظاهری داریم.

مثلاً اگر بگوئیم مولا می‌گوید من واقعاً اعتبار نمی‌کنم اما ظاهراً اعتبار می‌کنم این یک امر غلطی است. اما ظاهراً اعتبار می‌کنم یعنی چه؟ اعتبار یا هست یا نیست مثل قوانین تکوینی. در احکام تکلیفیه آنجا ما برای اینکه حکم ظاهری درست کنیم دو اعتبار و دو جعل درست می‌کنیم و لذا مرحوم نائینی هم از کسانی است که می‌گوید حکم ظاهری نداریم چون دو جعل نمی‌توانیم داشته باشیم.

در احکام ظاهریه یک جعل واقعی است که مثلاً می‌گوئیم نماز جمعه به حسب واقع در زمان غیبت حرام است. اما شارع با استصحاب جعل حکم ظاهری هم می‌کند و می‌گوید حالا که تو به واقع نرسیدی و نمی‌دانی حکم واقعی این موضوع چیست، ظاهراً برای تو وجوب هست. اما در باب احکام وضعیه مسلم دو جعل نداریم. یک جعل واقعی است و جعل واقعی همان اعتبار واقعی است و این اعتبار واقعی یا هست یا نیست. نمی‌توانیم بگوئیم یک اعتبار دومی هم به عنوان اعتبار ظاهری در اینجا داریم.

معلوم می‌شود این شبهه همان زمان مطرح شده که دیروز هم مطرح شد و ما عرض کردیم که این تعابیر ملکیت ظاهری، طهارت ظاهری، نجاست ظاهری، اینها چیست؟ می‌گوئیم اینها تسامح است و مراد این است که ما آثار را بر آن بار کنیم. نتیجه‌ی خوبی می‌توانیم بگیریم این است که اگر گفتیم حکم ظاهری داریم می‌تواند ادله‌ی واقعی را توسعه بدهد. اگر گفتیم دو طهارت داریم، یک طهارت واقعی داریم و یک طهارت ظاهری شارع می‌گوید در جایی که شما شک داری من جعل طهارت ظاهری می‌کنم. اگر این را گفتیم می‌توانیم لا صلاة إلا بطهور را توسعه بدهیم. اما اگر شما گفتید چیزی به نام طهارت ظاهری نداریم، نتیجه این می‌شود لا صلاة إلا بطهور قابل توسعه نیست لا صلاة إلا بطهور مراد همان طهارت واقعی است. پس می‌گوئیم شارع می‌گوید فعلاً آثار طهارت را بر آن بار کن. شارع نمی‌گوید الآن تو طاهری بلکه اینکه می‌گویم تو طاهر هستی توسعه‌ی در لا صلاة إلا بطهور می‌شود. باید آثارش را بار کند، بعد اگر کشف خلاف شد معلوم شد که اینجا طهارت واقعی نبوده آثارش یکیش این است که می‌شود نماز بخواند، مسح قرآن داشته باشد، آیا در این آثار اعاده، قضا و اجزا مطرح می‌شود یا نه؟

در «قاعده من ملک» آیا می‌شود بگوئیم «ملک شیئاً» در جایی که کسی مالک مالی بوده، من الآن شک می‌کنم ملکیتش باقی است یا نه؟ استصحاب کنیم ملکیت را، با استصحاب ملکیت بگوئیم من ملک، چه واقعاً و چه ظاهراً، این ملک الاقرار به، کسی نیامده آنجا چنین توهمی کند، من ملک شیئاً ملک الاقرار به، ملکیت واقعی است، ما آدمی که شک داریم ملکیتش از بین رفته یا نه؟ آثار ملکیت را بر او بار می‌کنیم، بعد هم که کشف خلاف شد الآن اینجا بحث نماز و این جور چیزها نیست. اگر به حسب ظاهر با استصحاب ملکیتی را برای فردی درست کردیم ولی بعد اقرار کرد من اینجا را وقف کردم. ما هم به عنوان مال موقوفه حساب کردیم. بعداً کشف خلاف شد که اصلاً اینجا مالک نبوده. آیا کسی توهم می‌کند که باز آن وقفش درست است؟ در مواردی که ما یک حکم ظاهری داشته باشیم همان مطلبی که دیروز عرض کردم آنجا میدان و مجال برای نزاع در اجزا وجود دارد اما در همین مثال این فرع را خوب دقت کنید فکر می‌کنم خیلی از مطالب روشن می‌شود، شما شک داری این آقا ملکیتش باقی است یا نه؟ استصحاب می‌کنید ملکیت را.

نتیجه استصحاب ملکیت بعد اقرار می‌کند که من اینجا را وقف کردم یا این مال را به این بچه‌ام هبه کردم، من ملک شیئاً ملک الاقرار به، وقتی اقرار کرد همین کافی است. اما بعداً معلوم شد که این مالک نبوده، هیچ کس نمی‌گوید چون مالک ظاهری بوده پس لعلّ این تصرفاتش درست بوده این اقرارهایش درست بوده، کسی چنین حرفی نمی‌زند.

پس آنچه از این فرمایش آقای میلانی نتیجه می‌گیرم ولو خودشان هم نفرموده این است که ما اگر گفتیم یک حکم ظاهری به نام ملکیت ظاهری داریم بعد ادله را توسعه می‌دهد می‌گوئیم من ملک یعنی ملک واقعاً یا ظاهراً، اگر گفتیم یک طهارت ظاهری داریم لا صلاة إلا بطهور را توسعه می‌دهد اما اگر در اینجا تحقیق کردیم و گفتیم در احکام وضعیه ما چیزی به نام ظاهری نداریم و ادله را توسعه نمی‌دهد، فقط می‌گوئیم استصحاب جاری می‌کنید پس چیست؟ می‌گوئیم آثارش را بار می‌کنیم.

حدیث اخلاقی هفته

روایت معروفی هست که فکر می‌کنم این را باید خیلی مورد توجه قرار بدهیم سند روایت هم سند درستی است. این وصیتی است که پیامبر اکرم به امیرالمؤمنین فرمودند. خود اینکه رسول خدا به امیرالمؤمنین یک وصیتی می‌کند امام صادق این وصیت را نقل کرده، امام باقر 7 این وصیت را نقل کرده. «قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص لِ عَلِيٍّ (ع) يَا عَلِيُّ أَوْصِيكَ فِي نَفْسِكَ بِخِصَالٍ فَاحْفَظْهَا» فرمود به تو یک صفاتی را وصیت می‌کنم و بعد فرمود «فاحفظها» تأکید کرد حتماً اینها را مراقبت کن و بعد «ثُمَّ قَالَ اللَّهُمَّ أَعِنِّهِ». ببینید چقدر مهم بوده، که حضرت دعا کردند که خدایا علی را برای حفظ این اوصاف و خصال یاری کن. در اولین مطلبش فرمود «أَمَّا الْأُولَىٰ فَالصِّدْقُ» راستگویی. «وَلَا تَخْرُجَنَّ مِنْ فَيْكِ كَذِبَةٌ أَبَدًا» از دهان تو اصلاً هیچ دروغی خارج نشود^[1].

ما می‌دانیم که دروغ یکی از گناهان کبیره است و روایات در مورد کذب که حالا اینها را هم در مکاسب محرمة ملاحظه فرمودید، هم خودتان اینها را ملاحظه کردید بسیار عجیب است راجع به کذب، اینکه باز در یک روایتی امام باقر فرمود «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ جَعَلَ لِلشَّرِّ أَقْفَالًا» برای شر قفلها قرار داده شده. «وَجَعَلَ مَفَاتِيحَ تِلْكَ الْأَقْفَالِ الشَّرَابَ». کسی که شراب بخورد تمام این قفلها را باز کرده یعنی آدم شرابخوار دست به هر شری می‌زند. بعد می‌فرماید «وَالْكَذِبُ شَرٌّ مِنَ الشَّرَابِ»^[2]. این خیلی تعبیر عجیبی است! کذب بدتر از شراب است، این تعبیری که راجع به کذب وارد شده را غافل هستیم یا باز یک تعبیر دیگر امام باقر فرمود «إِنَّ الْكَذِبَ هُوَ خَرَابُ الْإِيمَانِ»^[3] کذب مجرد این نیست که آدم یک دروغی گفته بلکه ایمان آدم را تخریب می‌کند و ایمان فرو می‌ریزد، نه اینکه به ایمان فقط یک صدمه‌ای وارد می‌کند بلکه تخریبش می‌کند.

در یک روایتی امام سجاد «يَقُولُ لِوَلَدِهِ» اینها را در جلد دوم کافی ملاحظه بفرمائید. «اتَّقُوا الْكَذِبَ الصَّغِيرَ مِنْهُ وَ الْكَبِيرَ فِي كُلِّ جِدٍّ وَ هَزْلٍ فَإِنَّ الرَّجُلَ إِذَا كَذَبَ فِي الصَّغِيرِ اجْتَرَى عَلَى الْكَبِيرِ»^[4] اگر انسان یک دروغ کوچکی بگوید این جری می‌شود که دروغ بزرگی هم بگوید. مخصوصاً ما طلبه‌ها خیلی باید در الفاظمان و در گفتارمان، چه در خانواده و چه در جامعه، خیلی باید دقت کنیم اولاً برای خود انسان، اگر یک انسانی حالا ان انسان علی نفسه بصيرة یک انسان خودش به خودش رجوع کند ببیند دروغ می‌گوید یا نمی‌گوید؟ این کافی است در اینکه پیش خودش بی اعتبار باشد یعنی آدم خودش به این نقطه می‌رسد که هیچ اعتباری ندارد حالا دیگران برای آدم هیاهو کنند و به به و چه چه بگویند، تعریف‌ها کنند اما آدم خودش می‌فهمد که چه کاره است!

کسی که دروغ می‌گوید بر حسب یک روایتی که وجود دارد «أَوَّلُ مَنْ يُكَذِّبُ الْكَذَّابَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ» یعنی اول کسی که این دورغ را تکذیب می‌کند خداست، یعنی اول خطابی که می‌آید قبل از هر چیزی، خدا می‌گوید انت کاذب، انت کذاب، آدم به این جمله توجه داشته باشد که خدا دارد چنین خطابی به آدم می‌کند، چه اعتباری برای انسان باقی می‌ماند. «ثُمَّ الْمَلَكَانِ اللَّذَانِ مَعَهُ ثُمَّ هُوَ يَعْلَمُ أَنَّهُ كَاذِبٌ»^[5] بعد آن دو ملکی که با او هستند در مرحله‌ی سوم انسان خودش می‌تواند بگوید کاذب است.

ما در گفتارمان، در نوشتارمان، در امور عادی خودمان دروغ نگوئیم دروغ آدم را پیش خودش، پیش خدا، پیش جامعه، پیش

خانواده بی اعتبار می کند، ولی باز این بی اعتباری را می گوئیم آدم بی اعتبار شود ولی آنچه که مهم است این است که انسان با دروغ همه ی بدی ها را انجام می دهد، اینکه در این روایت دارد شرّ من الشراب انسان با دروغ دست به هر کاری خواهد زد. آدمی که دروغ می گوید این چنین است، ما نمی توانیم بگوئیم برهان این مسئله چیست، این واقع شده آنهایی که هر جنایتی انجام دادند، انسان اگر تفحص کند از کجا شروع کرده، غالباً می رسد به اینکه از یک دروغ کار خودش را شروع کرده. ما می خواهیم حرفهایمان برای مردم معتبر باشد امروز اگر بیایم به دروغ خدای نکرده از یک کسی تعریف کنیم، چون تعریف بی جهت از دیگری کذب است، به دروغ کسی را پائین بیاورم و کسی که سواد دارد را بگویم بی سواد است همه اش می شود دروغ، حالا بعضی از بزرگان ما اینقدر دقت داشتند، این را در مورد مرحوم حاج شیخ مرتضی حائری که واقعاً از فقهای گمنام حوزه است، فرزند مؤسس حوزه هم فقهاً و هم اصولاً بسیار قوی بوده، ایشان گاهی اوقات مطالبی را از پدرش نقل می کرده، یک جایی نوشته رحمة الله علیه یا مرحوم، بعد این را گفته من از کجا بدانم ایشان مرحوم است؟! خط زده، بعد شب مرحوم والدش را در خواب می بیند و او از این کار تقدیر می کند.

انسان باید اینطور باشد، مخصوصاً ما طلبه ها یک کلمه که می خواهیم بگوئیم مبدا خدایی نکرده بگوئیم من این دروغ کوچک اینجا گفتم، به من می گویند چند سال درس خارج می خوانی؟ آقایی از یک سال هم نرفته می گوید حدود ده سال می خوانم چه داعی داری که این دروغ را بگوئی، من متأسفانه زیاد مواجه شدم با این قضیه، از باب اینکه طلبه هایی که درس مرحوم والدان می رفتند اینها می آمدند که من تأیید کنم، من همه را در ذهنم بود و هست، می گویم شما چه بحثی از بحثهای ایشان شرکت کردید؟ می گویند ایشان وقتی که داشت بحث فلان کتاب را می گفت، می گویم این کتاب را ایشان کجا می گفت؟ می گفت در فیضیه، در حالی که ایشان آن بحث را نگفته! می گویم چه سالی گفت؟ می گوید فلان سال، می گویم اشتباه نمی کنی می گوید یقیناً همینطوری است، در حالی که مسلم دارد دروغ می گوید متأسفانه حالا آدم یک بار حمل بر صحت می کند دو بار حمل بر صحت می کند.

یک وقتی در دفتر طلبه ای یک نامه ای را از خودم جعل کرده بود که ایشان مورد وثوق برای نماز و روزه است به دفتر مراجعه می کنند که به ایشان نماز و روزه بدهید، من خودم کنار مسئول نماز و روزه ایستاده بودم این طلبه آمد، نامه را به آن آقا داد، آن آقا می دانست خط من چطور است؟ به آن آقا گفت این را چه کسی نوشته؟ حالا آن طلبه با یک تغیر و ناراحتی گفت شما حرف فلانی را هم نمی خواهید قبول کنید؟ گفت چرا اگر ایشان گفته باشند که ما قبول می کنیم، ولی این را ایشان ننوشته! من داشتم نگاه می کردم ببینم اینها چه می گویند، آن طلبه گفت نخیر خود ایشان نوشته این را، باز تندتر شد، بعد آخر الامر این طلبه نرفته بود ببیند که این پسر آقای فاضل کی هست؟ آن مسئول گفت این کسی که امضا کرده همین است که اینجا ایستاده، بار اول بود که من را می دید ولی اینطور آمد جعل کرد، نوشت، دروغ، می خواست اینطور نماز و روزه را بگیرد خدا می داند که بعدش چه خواهد شد!

چرا آدم اینطور می شود؟ برای این است که یک بار یک دروغ کوچک گفته و کارش حل شده باز آمده مرحله ی بالاتر جعل کرده، باز هم به اینجا می آید که اموال مردم که امانات در دست دیگران است را استیعاد کند، این پس فردا مراحل بالاتر هم می رود.

من در درجه اول به خودم نصیحت می کنم و بعد هم به شما عرض می کنم این را خیلی مراقبت کنید، مخصوصاً در خانواده، در خانواده بچه ها را بسیار مراقبت کنید بر اینکه مبدا از دهانشان دروغ صادر شود، اگر بچه ها را بر این جهت موفق شویم تربیت کنیم به نظرم آدم می تواند خیالش راحت باشد، بچه ی انسان طوری تربیت بشود که به انسان دروغ نگوید، این خیلی ثار دارد هم برای خودش خوب است و هم برای والدین خوب است، او نگاه می کند به خودما، کافیسست که یک بار از انسان ولو یک دروغ به شوخی، حتی بعد هم آدم بگوید من شوخی کردم! دیگر فایده ندارد، اینکه پیامبر می فرماید لا تخرجن من فی کذبۃ ابد، یعنی به هیچ وجه هیچ وقت، یک جایی که واقعاً نمی توانید راستش را بگوئید لا اقل سکوت کنید، اما دروغ همه چیز را خراب می کند، ایمان، خانواده، عاقبت انسان، کار انسان را و همه چیز انسان را خراب می کند.

علی ایحال این اولین وصیتی است که پیامبر فرموده ان شاء الله که دعای پیامبر شامل حال ما هم بشود.

- [1] □ من لا يحضره الفقيه، ج4، ص: 188: رَوَى الْحُسَيْنُ بْنُ سَعِيدٍ قَالَ حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ عَلْوَانَ عَنْ عَمْرِو بْنِ تَابِتٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص لِعَلِيٍّ ع يَا عَلِيُّ أَوْصِيكَ فِي نَفْسِكَ بِخِصَالٍ فَاحْفَظْهَا ثُمَّ قَالَ اللَّهُمَّ أَعِنِّهُ أَمَّا الْأُولَى فَالصِّدْقُ وَلَا تَخْرُجَنَّ مِنْ فِيكَ كَذِبَةٌ أَبَدًا...
- [2] □ الكافي (ط - الإسلامية)، ج2، ص: 338 و 339: عَنْهُ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى عَنْ ابْنِ مُسْكَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ جَعَلَ لِلشَّرِّ أَفْقَالًا وَجَعَلَ مَفَاتِيحَ تِلْكَ الْأَفْقَالِ الشَّرَّابُ وَ الْكَذِبُ شَرٌّ مِنَ الشَّرَّابِ.
- [3] □ الكافي (ط - الإسلامية)، ج2، ص: 339: عَنْهُ عَنْ أَبِيهِ عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي لَيْلَى عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ: إِنَّ الْكَذِبَ هُوَ خَرَابُ الْإِيمَانِ.
- [4] □ الكافي (ط - الإسلامية)، ج2، ص: 338: عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدٍ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مِهْرَانَ عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ عَمَّنْ حَدَّثَهُ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ص يَقُولُ لَوْلَدِهِ اتَّقُوا الْكَذِبَ الصَّغِيرَ مِنْهُ وَ الْكَبِيرَ فِي كُلِّ جِدٍّ وَ هَزَلٍ فَإِنَّ الرَّجُلَ إِذَا كَذَبَ فِي الصَّغِيرِ اجْتَرَى عَلَى الْكَبِيرِ أَمَا عَلِمْتُمْ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ مَا يَزَالُ الْعَبْدُ يَصْدُقُ حَتَّى يَكْتُبَهُ اللَّهُ صِدْقًا وَ مَا يَزَالُ الْعَبْدُ يَكْذِبُ حَتَّى يَكْتُبَهُ اللَّهُ كَذَابًا.
- [5] □ الكافي (ط - الإسلامية)، ج2، ص: 339: مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ أَبَانَ الْأَحْمَرِ عَنْ فَضَيْلِ بْنِ يَسَارٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ: إِنَّ أَوَّلَ مَنْ يُكَذِّبُ الْكَذَّابَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ ثُمَّ الْمَلَكَانِ اللَّذَانِ مَعَهُ ثُمَّ هُوَ يَعْلَمُ أَنَّهُ كَاذِبٌ.